

پیدایش غول دریایی امپریال آمریکا

و حید کیوان

ویژگی تاریخی با دقتی پر بگویم، خصلت استثنایی تحول جامعه‌ی آمریکا در مقایسه با اروپا که اولین جمعیت مهاجر آن از آن‌جا بوده است، موضوع کاملاً واضحی است که خود را به هر تحلیل تاریخی دنیای جدید تحمیل می‌کند. تردیدی نیست که در قرن ۱۹ پیرامون این موضوع مشترک، تفسیر هگل درباره‌ی هر دو تاریخ عمومی ۳۱-۱۸۳۰ برای اندیشمندان بزرگ تاریخ در اروپا اهمیت بسیار نامآیاتی دارد. این تفسیر جزء نافذترین اندیشه‌ی‌ورزی‌های تاریخی این فیلسوف بزرگ است که در آن عناصر اساسی تئوری دولت مطرح شد که سپس مارکس و انگلس به بسط آن پرداختند. آن‌چه به نظر متضاد و به همان اندازه واضح جلوه می‌کند، این است که مارکس قطعه‌ی حرکت تئوریش را بر اساس رد انتقادی فلسفه‌ی هگل درباره‌ی حقوق و دولت استوار کرده است.

ویژگی‌های تحول ایالات متحد

بنیان‌گذاران ماتریالیسم تاریخی از نمایان شدن این واقعیت غافل نبودند که اثر هگل به عنوان یک متفکر ایده‌فایست، هر بار که درباره‌ی مسائل مشخص واقعیت بحث می‌کند، رنگ اندیشه‌ی‌ورزی‌های ماتریالیستی به خود می‌گیرد. آن‌چه در عامل سیاسی در آمریکا شمالی مربوط به سوی خود است (در آن وقت) هدف عمومی هنوز پایه‌ی محکمی ندارد و نیاز به یک تمرکز پایدار هنوز احساس نشده است. زیرا یک دولت واقعی و فرمانروایی واقعی دولت هنگامی به وجود می‌آید که تفاوت طبقات وجود دارد هنگامی که ثروت و فقر بسیار زیاد می‌شود چنان شرایطی ایجاد می‌گردد که شمار زیادی از افراد برای نمی‌توانند نیازهایشان را آن‌طور که معمول بود، برآورده سازند. البته این تنش هنوز آمریکا را تهدید نمی‌کند، زیرا دست‌گیرگان مستعمره‌سازی‌ها همواره برای آن به وسعت گشوده می‌ماند. با تکیه بر این وسیله منبع اصلی ناراضی‌های محو می‌گردد و تداول وضعیت کنونی سیاسی تضمین می‌شود. [...] آمریکا نمی‌توانست با اروپا مقایسه شود مگر هنگامی که فضای وسیعی که این دولت را نمایش می‌دهد، اشباع گردد و جامعه‌ی مدنی در نفس خود سرکوب

شود. آمریکای شمالی هنوز در وضعیت آبادانی است. تنها هنگامی فزونی آسان کشاورزی مانند اروپا متوقف می‌گردد که ساکنان به جای روی آوردن به کشتگاه‌ها به صنایع و تجارت شهری رو می‌آورند و سیستم به هم فشرده جامعه سیاسی را بنا می‌نهند و نیاز به دولت اندامورا (آرگانیک) را احساس می‌کنند. دولت‌های آزاد آمریکای شمالی دولتی در همسایگی خود ندارند که مانند دولت‌های اروپایی با دولت‌های هم‌جوار روابط خصومت‌آمیز داشته باشند و با همگامی به آن‌ها بنگرند و علیه آن‌ها به ارتش دائمی نیاز داشته باشند. [...] پس آمریکا کشور آینده است که خیلی بعد ظهور می‌یابد. در تضاد آشتی‌ناپذیر آمریکای شمالی با آمریکای جنوبی می‌توان عنصر مهم تاریخ عمومی را ترسیم کرد.^(۱)

بدین ترتیب هگل در چند سطر دو دلیل اساسی ضعف مهم قدرت دولت فدرال آمریکا را خلاصه کرده است: اول البته سراسر قرن ۱۹ آن را به صورت تقطیل دهنده ترسیم می‌کند. از یک سو توسعه ملایم افقی جامعه‌ی مستعمره‌ی رهایی یافته از قیومت بریتانیا که موز را تا اقیانوس آرام پیش می‌راند و بدین سان تشدید تنش‌های واقعی اجتماعی را به تأخیر می‌اندازد از سوی دیگر، همسایگان شمالی و جنوبی که (نخست) نگاهدار ارتش ولی دایمی را توجیه نمی‌کردند، به اعتبار آن امکان یافتند به قدرت دولت مرکزی تکیه کنند. در مجموع انحصار مرکزی قهر دائمی سازمان یافته و قانونی هنوز علیه طبقه‌های ناسازگار و علیه دشمن خارجی تحمیل نشده بود.

چند سال پس از هگل، توکویل در اثر خود «موموکرسی» در آمریکا عقیده‌ی را بیان کرد که تکرار دومین موضوع معادله فیلسوف آلمانی است: «فاساد» در روابط با بیگانگان است که قوه‌ی مجریه یک ملت امکان می‌یابد مهارت و قدرت خود را به کار اندازد اگر زندگی اتحادیه‌ی بی‌وقفه در معرض خطر قرار گیرد. اگر همه روزه متافع آن با منافع دیگر ملت‌های نیرومند تداخل پیدا کند، ملاحظه می‌شود که قوه‌ی مجریه آن‌طور که از او انتظار دارند و بنا بر آن‌چه انجام خواهد داد، در افکار عمومی بزرگ می‌شود.^(۲)

می‌توانیم که توکویل از معتبرترین ستایشگران نظام سیاسی آمریکا، کسی است که شاید مؤثرترین خدمت‌ها را به ساختن افسانه‌ی جامعه آزاد و هماهنگ کرده که گویا زوال دولت خصلت ذاتی آن است. طبق این منطق مخصوصاً فلسفه و منبع تقویت دولت خطر خارجی است و تضادهای جدایی‌ناپذیر توسعه اجتماعی - اقتصادی کشور در آن نقش بازی نمی‌کند.

تسجیبی ندارد که مارکس بر عکس روی نخستین موضوع معادله‌ی هگل یعنی روابط میان طبقه‌ها و تمرکز دولت تکیه کرده است. تفسیرهای نویسنده‌ی کاپیتال درباره‌ی ایالات متحد در سراسر اثر وی پراکنده است. او در گروه‌نویس در یک تفسیر درباره‌ی کری (Carey) اقتصاددان آمریکایی در چند سطر بسیار فشرده، ویژگی‌های تاریخی دنیای مدرن در میانه‌ی قرن ۱۹ را چنین ترسیم کرده است:

«کشوری که در آن جامعه‌ی بورژوازی بر پایه فئودالیسم تجول نیافت، بل که در نفس خود ساخته شده است. در آن‌جا این جامعه نه به عنوان بقایای یک حرکت چرک صد ساله، بل که به عنوان قطعه‌ی حرکت یک جنبش جدید پدیدار شده است. در آن‌جا دول در اختلاف با همه شکل‌بندی‌های پیشین ملی به یکباره جامع‌ی بورژوازی و تولید آن بود و هرگز نتوانست مدعی تقییب هدف‌های خاص باشد. در آن‌جا جامعه‌ی بورژوازی با درآمیختن نیروهای تولیدی دنیای کهنه و خاک وسیع طبیعی دنیای جدید، در آزادی و در نسبت‌های گسترش یافت که هرگز در گذشته دیده نشده‌واز همه‌ی آن‌چه تا امروز در پیروزی بر نیروهای طبیعت انجام یافت پیشی گرفته است. بالاخره در آن‌جا تضادهای آشتی‌ناپذیر جامعه‌ی بورژوازی تنها به عنوان لحظه‌های ناپایدار رخ می‌نمایند»^(۳)

با این همه، چند سطر بعد، مارکس می‌افزاید: «حتا در آمریکا شمالی قدرت حکومت مرکزی به موازات تمرکز سرما به افزایش می‌یابد»^(۴) تاریخ ایالات متحد در دو موضوع را با هم به میان می‌کشد که مهر تأیید بر معادله‌ی دوگانه هگل است: یعنی دولت فدرال آمریکا زیر تأثیر عوامل اجتماعی و تاریخی خاصی و همچنین زیر تأثیر گسترش روابط با واقعیت‌های جهان تقویت می‌گردد.^(۵) اجتماع این دو تأثیر است که به بزرگ شدن غول آمریکا می‌انجامد. آن هنگامی است که برای خروج از رکود بزرگ New Deal چپش را به نفعی کردن اقتصاد در جریان جنگ دوم جهانی می‌دهد.

New Deal تدبیر اقتصادی و اجتماعی روزولت در سال ۱۹۳۳ زیر تأثیر تئوری‌های کینز Keynes برای مبارزه علیه بحران اقتصادی در ایالات متحد است.^(۶)

البته، به یقین دولت آمریکا، مدت مدیدی پیش از رسیدن به این مرحله کوتاه‌تر دولت‌های دیگر در دوره صنعتی شدن عصر خود متراکز بود. از این

این دولت بیش تر تابع جامعه بورژوازی بود و کم تر هدف های خاص خود را دنبال می کرد و اگر بتوان گفت در بخش زیادی یک دولت خصوصی بود اریک هابشوان (Eric Hahbshawn) پس از ذکر هدف مالکیت وسایل دولتی به وسیله ی طبق فرمانروا، پدیدمیی به طبق اندیشه ی مطلوب ماکس ویر نشانه ی پیدایش دولت بورژوازی است. این موضوع را امین گوته بیان می کند: «تنها در منطقه هایی چون ایالات متحد که دولت ضعیف بود کارفرمایان بورژوا می توانستند این نوع قدرت مستقیم را از راه کنترل نیروهای محلی دارای امریت عمومی، کنترل ارتش های خصوصی افراد پیکارتون (۶) یا با تشکیل باندهایی از افراد مسلح برای مراقبت از حفظ نظم اعمال کنند» (۷)

اما همانطور که س. رایت میز (C.Wright. Mills) میسازد، توسعه ی سرزمینی ایالات متحد از راه اعمال قهر در فاصله ی استقلال آن در ۱۷۷۶ و دومین جنگ جهانی، از توسعه ی امپراتوری بریتانیا در همین دوره فراتر بود. با این همه، این موضوع به ایجاد ارتش قوی دایمی نیانجامید.

کلید این ابهام مبتنی بر این واقعیت است: از لحاظ تاریخی خشونت زیادی وجود داشت. اما بخش بزرگی از آن مستقیماً از جانب مردم صورت گرفته است. نیروی نظامی به سان جنگجویان دولت ها در مرحله ی تقریباً ففوالی غیر متمرکز بود نهادهای نظامی جز در چند استثنای مشابه با وسایل پراکنده تولید اقتصادی و وسایل متحد قدرت سیاسی بوده است [-] تقریباً هر فرد یک تیرانداز بود چون سطح فنی جنگ و وسایل خشونت نامتمرکز باقی مانده بود [-]

از لحاظ تاریخی، دموکراسی در آمریکا مورد حمایت سیستم چریکی شهروندان مسلح در دوره یی است که تفنگ سلاح کلیدی بود و هر فرد تفنگدار صاحب رأی به حساب می آمد» (۸)

بنابراین، بیش تر عامل اجتماعی است که نخست به عنوان میانجی تقویت دولت مرکزی اثر می گذارد نخستین مبارزه عظیم طبقاتی در ایالات متحد، مبارزه ی کارگران راه آهن در ۱۸۵۷ است که نخستین جهش کیفی در زمینه ی دخالت قدرت دولتی را نشان می دهد. همان طور که مارکس به مسئله توجه کرده بود قدرت حکومت مرکزی در اندیشه ی متمرکز سرمایه بود گروهی از صاحبان سرمایه، سلطه ی خود را بر قدرت تحقیر شده ی دولتی به زبان دموکراسی افسانه یی آمریکا تحکیم کردند. نوروند مشابه به وسیله جنگ انفصال ۱۸۶۵-۱۸۶۱ که نخستین کشتار بزرگ عصر صنعتی بود، بی اندازه به پیش رانده شد.

با این روند استاشیم که جنگ داخلی آمریکا موجب وسادری سنکین ملی، تحمیل مالیات، پیدایش اشرافیت بسیار کوچک مالی، انتقال بخش بزرگی از زمین های عمومی به شرکت های سوداگران، بهره برداری از راه ها، معن ها و غیره و

در یک کلمه موجب تمرکز بسیار سریع سرمایه گردید» (۹)

طبق پژوهش های تازه چارلز پست (Charles Poste) در زمینه ی بحث و گفتگوها درباره ی ماتی سرمایه داری آمریکا گفته شده است: «تا پایان قرن ۱۹ تأسیس مستقیم اقتصادی جنگ (داخلی) در سرمایه داری صنعتی نسبت به تأثیرهای سیاسی جنگ در توسعه ی سرمایه داری فرعی بوده» (۱۰)

نویسنده معتقد است که «جنگ داخلی، مرحله ی فرعی انقلاب بورژوازی آمریکا را که باعث تحکیم سرکردگی سرمایه ی صنعتی در سطح دولت گردید، تشکیل می دهد» (۱۱)

عصر کلاسیک امپریالیسم

ایالات متحد از ۱۸۶۵ تا پایان قرن به علت مهاجرت های شدید به این کشور، در جرگه ی قدرت های امپریالیستی جهان قرار گرفت. مانند دیگر کشورهای امپریالیستی، تمرکز سرمایه ی راه ادغام انحصاری سرمایه ی بانگی و سرمایه ی صنعتی که میفره ینگ آن را پیدایش سرمایه مالی نامید صورت گرفت. به موازات آن جنبش کارگری سازمان یافت و توسعه ی استعماری داخلی که به کاهش تنش های اجتماعی کمک کرده بود فروکش کرد

سرمایه ی بزرگ برای تضمین آرامش اجتماعی و یاری به توسعه طلبی خارجی خود به قدرت دولتی نیاز داشت. این توسعه طلبی به عنوان وسیله حل مسئله ی بازارها - که هم زمان برای کالاها و سرمایه ها مطرح شده بود و رکود ربح آخر قرن و بحران ۱۸۹۳ نیز با حدت ضرورت این راه حل را آشکار نمود - به امری ناگزیر بدل شده بود. پایان قرن شاهد اوکیجوری متمرکز انحصارطلبانه است که موجب پدید آمدن قانون ضد تراست (قانون شرمان Scherman - ۱۸۹۰) گردید. البته، این قانون مانع از گرایش که ذاتی منطق سرمایه داری است، نگردید. در این دوره ایالات متحد ترکیبی از این نمودها به وجود می آورد که دیرتر جلوه گاه قره ی افتخار - سرمایه داری این کشور می گردد متمرکز سرمایه داری در این عصر منجز به شبه حکومت خاندان مورگان بر قدرت اجرایی گردید که در قرن بعد جایش را به خاندان راکفلر سپرد

تحول امپریالیستی ایالات متحد، استراتژی نظامی خود را در شخصیت دریا سالار ماهان (Mahan) تئوری پرداز نیروی دریایی در ۱۸۹۰ باز یافت. این نیرو در آن وقت یگانهداری بود که آمریکا به یاری آن توانست توسعه طلبی امپریالی خود را در سمت جنوب - بدون در هم ریختن توازن جمعیت با الحاق بقیه ی مکزیک - و یا در سمت قاره های دیگر دنبال کند.

ایالات متحد تئوری پرداز اقتصادی اش را در شخصیت چارلز کنان یافت. او در ۱۸۸۸ نوشت: «فرونی پس انداز در کشورهای بزرگ صنعتی توم با انباشت فرآورده های مصرف نشده ناشی از آن

یکی از بیماری های جهانی وضعیت اقتصادی امروز است. این امر ریشه بخشی مهم ناخشنودی از صنعت را تشکیل می دهد [-] برای یافتن کاربردهای جدید تولیدی برای سرمایه لازم است. کشورهای بزرگ صنعتی به کشورهای رور و او لوند که هنوز نیز پیشرفت مدین را در راه انداخته اند. قبیل کشورهای نینز باید به مکانیسم تولید لوکس مجهز شوند [-] در حالی که ملت های دیگر برای کنترل بازارهای جدید عمل می کنند. ایالات متحد مجاز نیست سیاست انزوا و گوشه گیری را بپذیرد - تنها یک انتخاب وجود دارد: یا به این یا آن طریق ورود به عرصه ی مسابقه برای به کار انداختن سرمایه ی آمریکایی و توسعه ی آمریکایی در کشورهای یاد شده، یا ادامه دادن به دو برابر کردن بی قاعده ی وسایل تولید و ارتباط های موجود توم با فرونی فرآورده های مصرف نشده، تشنج های ناشی از رکود تجاری و اقل مدلیم بهره داری سرمایه گذاری هایی که محصول سیاست موصوف است» (۱۲)

سرانجام توسعه طلبی امپریالی نامدارترین نماینده ی سیاسی اش را در وجود تئورور روزولت یافت. او پیش از برگزیده شدن به عنوان رئیس جمهور در ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ به نوبت مقام رئیس و معاون دریا سالار ماهان را عهده دار بود و سپس در نبرد ۱۸۹۵ علیه اسپانیا شرکت کرد جنگ اسپانیا - آمریکا «نخستین جنگ برای دست اندازی به سرزمین های غیر مجاور بود که در این جنگ عمو سام هیزمان در نقش امپریالیست و استعمارگر ظاهر شد این نخستین جنگی نبود که در آن نفع تجارت و سرمایه گذاری در خارج مقدم بر نفع زمین بود» (۱۳)

این جنگ ورود ایالات متحد را به صحنه بین المللی نشان می دهد.

روی این اصل، معمولاً اهمیت زیادی برای دکترین مشهور مونروته (Monroe) قابل اندک که در خون آن نیست، لئز (Lenz) یادآور می شود که ایالات متحد در آن وقت وسایل لازم (دریایی) برای جلوگیری از دخالت قدرتهای اروپایی (و واقع اسپانیا و فرانسه) در آمریکای جنوبی را در اختیار نداشت. «این کار فقط از ناوگان بریتانیا برمی آمد. به طور کلی آمریکا لیبیایی کشتی های میان آنها و اتحاد مقدس است» (۱۴)

نخستین تظاهر واقعی امپریالیستی که از رئیس جمهور آمریکا بروز کرد همانا تکلمه ی روزولت درباره ی دکترین مونروته بود که در ۱۹۰۴ اعلام گردید. تئورور روزولت راضی نبود اعلام کند که ایالات متحد حق اعمال قدرت قبلیس بین المللی را در نیمکره ی غربی برای خود حفظ کند: او وسایل آن را در اختیار می گذارد و سپس در پایان بحث می افزاید: «بازوی نیرومند حکومت برای تحمیل احترام به حقوق بر حق خود در امور بین المللی نیروی دولتی ایالات متحد است. من با عبور توسعه می کنم که وقفه در کار توسعه ی نیروی دریایی آمریکا به وجود نیاید» در زمان رئیس جمهوری

روزولت شمار رزم ناوهای این کشور از ۹ فروند به بیش از ۲۵ فروند رسید. سیاست روزولت در تاریخ یا به اصطلاح خاص خود وی سیاست **چماق بزرگ** توصیف شده است.

امپریالیسم و دولت: بازنگری کلی

هیلفردینگ در ۱۹۱۰ نوشت: «لاگر قدرت سیاسی دولت به ابزار رقابت سرمایه‌ی مالی در بازار جهانی تبدیل می‌شود، این به معنای دگرگونی کامل در رفتار بورژوازی نسبت به دولت است.» ولی او اندکی بعد درباره‌ی قدرت در قلمرو خاص خود تفاوت میان ارتش و نیروی دریایی را روشن می‌کند. به نوشته او «ارتش مدرن در مقایسه با ناوگان به کلی وسیله‌ی دیگر عرض وجود قدرت دولت در برابر جامعه است. در واقع این به معنای کنترل دولت توسط کسانی است که ارتش را در اختیار دارند»^(۱۶)

این جا میس کلید دیگری برای **ابهام‌گشایی** ارائه می‌کند؛ کلیدی که به آن توجه شده است. با این همه، این توضیح که نویسنده **نخنگان دولت** ضعف تاریخی ارتش تا جنگ دوم جهانی را به ایالات متحده نسبت می‌دهد، به مراتب قانع‌کننده‌تر از تز پیسنهادی ساموئل هانتینگتون (Samuel Huntington درباره‌ی **سلطه‌ی پاسیفیسم داد و ستدها است**)^(۱۷)



گرایش‌ها که در بسیاری جنبه‌ها شخصیتی استثنایی چون آندره یف کارنگی صاحب سرمایه بزرگ آن را نمایندگی می‌کند یا این همه، همین نویسنده دلیل مشخص تری ارائه می‌دارد: «تعداد کمی از گروه‌های اقتصادی در حفظ نظام میان منافع مستقیم ناشند، ارتش و حتا نیروی دریایی پیش از ۱۸۸۱ به نسبت کمی به فرآورده‌های صنعتی نیاز داشتند. پس از تشکیل نیروی دریایی زره‌دار با ماشین بخار در دهه ۱۸۸۰، تنها گروه کوچکی از سوداگران اقتصادی به تهیه کشتگان منظم وسایل برای نظامیان تبدیل شدند»^(۱۸)

همه‌ی این ملاحظاتی را باید در ارتباط با این واقعیت دانست که موقعیت جغرافیایی ایالات متحده - که در آن وقت خیلی بهتر از بریتانیای کبیر در گذشته بود - عموماً چنان بود که نیازهای نظامی -

سیاسی سرمایه‌ی مالی، تنها وجود یک قدرت دریایی نیرومند را کافی می‌دانست و تا ۱۹۲۰ نیاز به وجود قدرت تائیمی ارتش هنوز احساس نمی‌شد. در حالی که توسعه‌ی نیروی دریایی آمریکا رو به پیشرفت بود شمار افراد ارتش زمینی به طور مضحک بسیار ناچیز بود. در ۱۹۱۴ تاوگان دریایی ایالات متحد مقام سوم را در جهان داشت. اما ارتش ایسن کشور در ۱۹۱۶ با ۱۶۰۰۰۰ نفر پس از کشورهای چین یوگوسلاوی، رومانی و لهستان در رتبه سیزدهم بود. به عبارت دیگر سیاست کشتی‌های توپدار هنوز جوابگوی منافع آمریکا در خارج بود. آن‌ها تا آن وقت ضرورت‌های حفظ امپراتوری جهانی را حس نمی‌کردند. در هر حال قصد آن‌ها در زمینه‌ی **احمال قدرت پلیس بین‌المللی** منحصر به همسایگان خود در جنوب ریورگرنده (Rio Grande) بود -

تحول واقعی در وظیفه سیاسی - نظامی ایالات متحده در جریان جنگ دوم جهانی صورت گرفت. در قاصه‌ی جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ فرصت برای بازنگری کلی در سازماندهی اقتصاد جنگی بود. پیش از ۱۹۱۴ ایالات متحده دارای صنایع مهمات‌سازی سولودار نبود. در دوره‌ی پس‌ترقی آمریکا صنایع مهم اسلحه‌سازی برای برابری نیاز متحدین به وجود آمد. شرکت ج. بی. مورگان به عنوان اژانس مرکزی خریدهای دولت‌های متحد عمل می‌کرد. اما مطمئناً از اختیارات حکومتی در سرزمین آمریکا برخوردار نبود. قسمت‌های بالا و سوده‌های هنگفت کافی برای جذب شرکت‌های بزرگی چون دوربون به منظور تولید سلاح بر پایه‌ی اصول تجاری بود. در واقع سوده‌ها به قدری قابل توجه بود که حتا پیش از اعلام جنگ در پایان ۱۹۱۶، دولت مالیات ویژه‌ی برای سوده‌های جنگی وضع کرد. در آوریل ۱۹۱۷، این رویداد وسیله‌ی مناسبی برای تشویق صنایع متحد صنایع در تولید سلاح‌ها برای دولت‌های متحد مهارت فنی کسب کردند.

«آمریکا پس از ورود به جنگ از امکان وسیع اقتصادی برخوردار بود، اما برای تبدیل آن به نیروی نظامی نهادها‌ی برنامه‌های لازم را در دست نداشت. تقریباً هر صاحب صنعت قراردادهای تسلیحاتی داشت - وانگهی ارتش و نیروی دریایی برای بسیج صنایع بی‌تجربه بودند»^(۱۹)

در ژوئیه ۱۹۱۷ یک شورای صنایع جنگی برای سازماندهی تولید سلاح‌ها در هماهنگی با نیروهای ارتش به وجود آمد. این شورا که در آغاز صرفاً جنبه‌ی مشورتی نداشت در ۱۹۱۸ پس از آماده‌شدن برنارد باروخ در رأس آن (آوریل همان سال) از قدرت اجزایی برخوردار شد. باروخ کسی است که در تاریخ سرمایه‌داری آمریکا طی چند دهه، چه در پیش و چه در پشت صحنه نقش کلیدی ایفا کرد.

بنابراین، شرح حال وی نتیجه‌کش او را تفسیر می‌کند:

«- واشنگتن روال اسفرت را به عنوان منبع

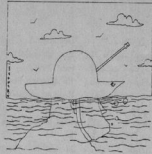
اصلی سرمایه‌های کلان برای هدایت جنگ برگزید. او به دشواری می‌توانست از ج. بی. مورگان انتظار داشته باشد که برای تولید تانک‌ها بیش از اتومبیل‌ها سرمایه‌گذاری کند و یا این‌که به خاطر هدف نابودی جنگ، به تأمین مالی صنایع کشتی‌سازی و تعمیر و مرمت راه آهن بپردازد. جنگ به عنوان یک اقدام هرچند همراه با سوده‌های پر حجم در کوتاه مدت است، اتلاف هزینه‌های بی‌بهره‌ی در پی دارد. جنگ کار دولت است. از این رو دولت باید با وضع مالیات و یا گرفتن مبلغ‌تنگین سنگین وام از بانک‌ها و مردم به تأمین مالی آن بپردازد. بدین ترتیب یک سابقه به وجود آمد. واشنگتن می‌توانست برای ایجاد صنایع در راستای صنایع مالی بانک‌های خصوصی را دولت‌مند سازد»^(۲۰)

آمریکا که تعاد لیبرالیسم وحشی، سرمایه‌داری افسارگریخته و دموکراسی ضدآمریت بود برای صنایع جنگی‌اش مداخلاتی چون مارشال آلمانی فن هینتنبورگ را شایسته می‌دانست که خودکامگی سرحانه ناشی از ضرورت نظامی در ایالات متحده را ستایش می‌کرد. شوارتز در پی این گفته می‌افزاید: «ام اولین موفق تشدن طور که واشنگتن صاحبان صنایع آمریکایی را پذیرفت، صاحبان صنایع آلمانی را پذیرد»^(۲۱)

در واقع اگر دولت آمریکا توانست تا این اندازه به طور درخشان اقتصاد جنگی‌اش را مامان دهد، بر اثر تحمیل ارادش به سرمایه‌ی بزرگ نمود، بل که پیش‌تر بدین علت پیوندها تأثیر متقابل بین سرمایه‌ی بزرگ و دولت در آمریکا مستقیم‌تر از جاهای دیگر بود. دولت آمریکا در زمان جنگ بیش از هر وقت دیگر به سرمایه‌داری جمعی تبدیل می‌شد. انگس در این باره در آنتی‌دورینگ سخن گفته است، و این نه فقط در آینده بل که در عمل بود.

چنان‌که طرز کار شورای صنایع جنگی شهادت می‌دهد نمایندگان داوطلب سرمایه‌ی بزرگ^(۲۲) با مشتریان خود در نیروهای ارتش در ارتباط بودند و سوده‌های پرمایه‌ی بی‌دست می‌آوردند.

به سخن درست، در مجموع قدرت‌های صنعتی اقتصاد جنگی در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ تبعیت سرمایه بزرگ از دولت، بل که عکس آن را نشان می‌دهد. در ایالات متحده، این وارونگی قاعده را نشان می‌دهد: در حقیقت صنایع بزرگ با سوده‌های پرمایه‌ی کلیدی برای تهیه‌ی وسیله‌ی جنگی مورد نیاز دولت، خود سازمان یافته بود. دولت از امتیاز توانایی و داشتن توده شهروندان به پرداخت مالیات برخوردار بود و به جای سرمایه‌های خصوصی جوابگوی خطرات غیرقابل پیش‌بینی ناشی از نوسان‌های جنگ بود. دولت که تولید خصوصی تسلیحات را مانند کمک مالی به متحدین تأمین مالی می‌کرد، در کوتاه مدت آمریکا را از وضعیت بدعبار بزرگ بی‌الملل، به وضعیت اعتدال، رهنده



مهم از تقا داد

هرگز در گذشته، یک ملت سرمایه‌ی دولتی را برای تبدیل شدن به اعتبار دهنده‌ی مسلم جهان به کار نینداخته بود. این رویدادی تازه در مسایل مالی بین‌المللی نبود. اثبات و تمرکز دارایی‌های بین‌المللی در دست یک دولت بود. نه در دارایی‌های مختلف اثبات سرمایه‌داری خصوصی، در هر درجه از تمرکزشان (به صورت اوراق سهام، قرضه و مستغلات)^(۲۷)

با این همه، کل سرمایه‌داری آمریکا دخالت دولت را در سازماندهی تولید، جز در موارد استثنایی و مسوقت نسبی برد. سرمایه‌داری‌ها از برنامه‌ریزی روزگاران بودند. کوشش‌های تاجرهای که شورای صنعتی بخش تجارت در زمان جرج پیک مدیر شورای صنایع جنگ و بازرگانان، برای تثبیت قیمت‌ها در ۱۹۱۹ به عمل آورد، نبود حمایت مردمی از سیاست درآمدها در زمان صلح را تأیید می‌کنند. آمریکا‌یی‌ها خواستار شورای صنایع جنگی نایمی نبودند.^(۲۸)

وقتی جنگ پایان یافت، نمایندگان کل سرمایه‌داری آمریکا در کنگره، برای سیاست کوچک کردن ظرفیت ماشین دولتی که به سلیقه‌ی خود پرور شده بود فشار وارد آوردند. نیروی درباری و هوایی به توسعه‌ی خود ادامه دادند، اما ارتش زمینی به طور قابل ملاحظه کاهش داده شد. نمایان از در اختیار نداشتن منابع کافی شکایت داشتند. به طوری که وزن نظامی ایالات متحد نسبت به وزن آن در اقتصاد جهانی خارج از قیاس متداول بود.^(۲۹) کنگره با رد غنویت ایالات متحد در جامعه ملل که خود الهامبخش ایجاد آن بود، بلندپروازی‌های روبرو ویلسون (Woodrow Wilson) را در کرد سنت مطولانی سیاست حمایتگرانه و انزواجویمانی سرمایه‌داری آمریکا در جهان درگیر با بحران اقتصادی فزاینده و در تعادل سیاسی بسیار ناپایدار دوباره قد برافروخت.

جماق بزرگ ثنودر روزگارت جایش را به دیپلماسی دلار ویلیام تانت داد که پس از ۱۹۱۸ سیاست مؤثرتری بود. برای سرمایه‌داران آن دوره هنوز مسئله عبارت از انتخاب بین دو راه بود: «توسلانی دولت ایالات متحد در دنبال کردن هدف‌های سیاسی‌اش در خارج بر پایه‌ی اعطای وام کلان به دیگر کشورها در مقیاس وسیعی نیستی بر این تصمیم دولت بود که متحمل بار سنگین هزینه‌های رسیدن به هدف‌های موصوف با مسایل نظامی

که بیش تر سستی بود نگردد»^(۲۷)

بارخ در مقایسه با مجموع هموطنان سرمایه‌دارش دورتر او می‌دید. او خیلی پیش از جان میثارد کینز معتقد بود که دخالت تنظیم‌گر دولت برای سرمایه مفید است. و به خصوص فکر می‌کرد که «برنامه‌ریزی صنعتی برای جنگ امری واجب در امر تثبیت اقتصادهای مدرن صنعتی است - با این که بارخ و دیگران (در نظر خود) موفق بوده‌اند. طرح بفرنج نظامی - صنعتی در پرونده‌های دولت برای اجرا آماده بود»^(۲۸)

از این رو، شایسته است که نام او به دکترین تنظیم اقتصادی بر پایه بودجه نظامی که آن را باروخسم می‌نامند، ناده شود. و این مناسب تر از نامیدن آن به کینزگرایی نظامی است؛ کاری که جان رابینسون با خیانت به خاطره‌ی صاحب‌دوست مشهور جان میثارد کینز انجام داد.

با این همه، این حقیقتی است که دخالت تنظیم‌گر دولت در هر قلمرو انتخابی، اجتماعی یا سیاسی مختصات مشترک دارد.^(۲۹) بارخ جزو معیار متفکر تراست اف. دی. روزگارت بوده‌است، و حتا به شخصیت منتقد New Deal تبدیل شد. کارفرمای شورای صنایع جنگی سابق از خواست خود مبنی بر جان تازه بخشیدن به ارگانی که همراه با پنتاگون به افزایش بودجه‌ی نظامی تأکید داشت، دست کشید؛ با این همه، بحران اقتصادی ولوچگیری تنش اجتماعی محصول آن دوسین موج بزرگ تقویت دولت فدرال در قرن بیستم را برانگیخت. این بار استقلال دولت در برابر سرمایه‌ی بزرگ زیر نام نقش داوران بین طبقه‌های اجتماعی توسعه یافت. نخستین موج به پدید آمدن دولت جنگی کمک کرد. او رد فروکش کرد. موج دوم دولت رفاه را به وجود آورد و سپس با موج سوم در دوره‌ی جنگ دوم جهانی درآمیخت. موج اخیر (پس از جنگ دوم جهانی (۳۰) بارگاشاینده راهی است که ا. کانور (O. Connor) آن را «دولت جنگی - رفاهی - The Warfare Welfare State» نامید.^(۳۱)

غول امپریالیستی

با جنگ جدید گرایش در ایالات متحد پس از دیگر قدرت‌های امپریالیستی به وجود آمد که نیکولای بوخارین در ۱۹۱۵ آن را چنین در بیان آورده است:

«د قشورهای مختلف بیوزاری در این میان جهت منافع متفاوت دارند. البته، تحول اقتصادی که

در این مرحله به وسیله‌ی جنگ تقویت می‌شود. بیش از پیش تسامح نسبت به مداخله‌ی انحصارها را نشان می‌دهد. علت اصلی آن را باید در این واقعیت دانست که دولت همواره با محفل‌های رهبری سرمایه‌ی مالی رابطه‌ی تنگ تری برقرار می‌کند. مؤسسه‌های دولتی و انحصاری خصوصی در چارچوب‌های تراست سرمایه‌داری ملی در هم می‌آمیزند. منافع دولت و سرمایه‌ی مالی بی‌وقفه انطباق بیش تری می‌یابد. از سوی دیگر، تنش عظیم رقابت در بازار جهانی مستلزم وجود دولتی با حداکثر تمرکز و قدرت است. این دولت، از یک سو انگیزه‌های مالیاتی و از سوی دیگر عامل‌های مهم دولتی شدن تولید در چارچوب‌های سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند»^(۳۲)

در واقع بیسیع نظامی که ۱۹۴۰ در ایالات متحد شروع شد، با وجود بافشاری بارخ از تجربه‌ی وی ۱۹۱۸ تا تقذیه نکرد مخصوصاً کسانی از هوداربان New Deal که با سطله‌ی سرمایه بزرگ موافق نبودند، با آن به مخالفت برخاستند. در این فاصله باروخ محافظه‌کار در صف مخالفان روزگارت نقطه‌ی مقابل تغییر جهت سیاست مالیاتی‌اش در ۱۹۲۴-۱۹۲۵ و سمت و سوی ناسماد برای سرمایه‌داران قرار گرفت. اما با ورود آمریکا به جنگ دیدگاه باروخ در زمینه‌ی سازماندهی تولید نظامی موقعیت مساعد کسب کرد.

دیدگاه او در ۱۹۳۳ توانست موفقیت کامل به دست آورد. و آن در هنگامی است که تمرکز تولید برای جنگ به افزای بیسیع جنگ سپرده شد. رهبری آن در دست یکی از دوستان نزدیکش بود. بدین ترتیب یک‌بار دیگر آمریکای مؤسسه آزاد، جهان را از توانایی‌های سازماندهی خود دچار حیرت کرد. همان‌طور که شولتز تأیید کرده است: «بیسیع آمریکا مبرای جنگ در جریان جنگ دوم جهانی بسیار منضبط تر از بیسیع بریتانیای کبیر بود. بیسب‌های ناسازی یا آلمان یا شهرت کارایی قاشیستی‌اش بود ایالات متحد ساعت‌های کمی از تولید (در انحصارها) دست داد»^(۳۳)

دولم و دامنه‌ی تعهد آمریکا در جنگ جدید در مقایسه با گذشته و جهش تکنولوژی نظامی از یک جنگ تا جنگ دیگر توأم با افزایش هزینه‌ها و نیاز به تجهیزات ناشی از آن نشان داد که گرایش به دولتی شدن اقتصاد که بوخارین پیش‌بینی کرده بود، به نسبت وسیعی در ایالات متحد هنگام جنگ دوم جهانی با همان انگیزه‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۷ متناهی در درجه خیلی بالاتری به اجرا درآمد. در ۱۹۳۳ دولت فدرال نقشی فرعی در روند سرمایه‌ی کلاری ایفا کرد. با این همه در فاصله ۱۹۳۶ و ۱۹۴۵ دولت فدرال در اساس، دوسوم بزرگ‌ترین توسعه‌ی تاریخ ملت را سرمایه‌ی کلاری کرده.^(۳۴) نتیجه معلوم است: هزینه‌های نظامی ایالات متحد در فاصله ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ به شدت سقوط کرد. اما با جنگ کره دوباره جهش نمود. به طوری که تا سال ۱۹۸۹ در رقم بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار در سال

۲۹- بافشاری زیاد یک جنبه روی این ویژگی‌های مشترک، آن طور که برخی از نویسندگان مارکسیست به عمل می‌آورند همواره نادرست و از انتخاب‌های نخستین New Deal و سیاست تسلیحاتی مورد ستایش یاروغ و بدتر از آن سیاست نازی‌ها و یا پیش از آن‌ها سیاست مورد عمل ایتالیایی‌ها و وزیر امور مالی ژانین کوربه کیوتاکا مایش تفاوت بنیادی وجود دارد. این تفاوت است که سیاست مبتنی بر سازش اجتماعی را از سیاست تقویت دولت سرکوبگر وابسته به سرمایه بزرگ جدا می‌کند.

30- "Ainsi, la mobilisation industrielle sous la Deuxieme Guerre mondiale devait beaucoup au capitalisme d'Etat du New Deal - qui, ironiquement, devait quelque chose a l'experience de 1918" Schwars, op. cit., p.16.

31- James O'Connor, The Fiscal Crisis of the State, St. Martin's Press, New York, 1973.

32- Nicolas Boukharine, L'economie mondiale et l'imperialisme: esquisse economique, Anthropol, Paris, 1971, pp. 156-157.

اثر یوخراین دربار امریالیسم در برخی جنبه‌ها به اثر لنین برتری دارد و این به ویژه در ارتباط با دخالت دولت در زندگی اقتصادی است که یوخراین اهمیت آن را در دوره‌ای که از ۱۹۱۴ آغاز می‌گردد، درک نمود (ص ۱۶۳ - ۱۵۱) و پیش از لنین به بررسی مسئله دولت پرداخت.

Voir Stephen Cohen, Bukharin and the Bolshevik Revolution, 2d edition, Oxford University Press, New York, 1980, pp. 25-30, 39-43).

او در اثر خود در دوره transition, EDI, Paris, (Economie de la transition, EDI, Paris, 1976) این اندیشه را در مفهوم سرمایه‌داری دولتی تنظیم کرد که علیرغم همه‌ی اشکال به درستی به درک برخی گرایش‌های سرمایه‌داری در قرن ۲۰ نایل آمد.

33- Gregory Hooks, "The Weakness of Strong Theories: The U.S. State's Dominance of the World War II Investment Process", dans American Sociological Review, Washington, vol. 58, no 1, fevrier 1993, pp. 37-38.

35- Voir kenneth Adelman et Norman Augustine, The Defense Revolution, ICS Press, San Francisco, 1990, pp. 81-82.

Debouzy, Le capitalisme "sauvage" aux Etats-Unis (1860-1900), Seuil, Paris, 1991.

10- Charles Poste, "The American Road to Capitalism", dans New Left Review, Londres, no 133, Mai-Juin 1982, p.50.

11- Ibid.

12- Charles A. Conant, "The Economic Basis of "Imperialism", "extraits reproduits dans Louis Synder, The Imperialism Reader: Documents and Readings on Modern Expansionism, Van Nostrand, Princeton, 1962. pp. 85-87.

13- Sidnez Lenx, The Forging of the American Empire, Thomas Crowell, New York, 1971, p. 149.

14- Ibid., p.98.

15- Rudolf Hiferding, Le capitalfinancier, Editions de Minuit, Paris, 1970, p. 449.

16- Ibid., pp. 450-451.

17- Samuel Huntington, The Soldier and the State, Harvard University Press, Cambridge (Mass), 1972, pp. 222-226.

18- Ibid., p. 227.

19- Gerd Hardbach, The First World War 1914-1918, Pelican, Londres, 1987, pp.95-96.

20- Jordan Schwarz, "Brauch, the New Deal and the Origins of the Military - Industrial Complex" dans Robert Higgs, ed., Arms Politics and the Economy, Holmes & Meier, New York, 1990, p.6.

21- Ibid., p.8.

22- Je souligne grand parce qu'il s'agit d'une nuance importante par rapport a la formule hegelienne d'Engels.

23- Hardach, op. cit., p.107.

24- Michael Hudson, Super Imperialism: The Economics Strategy of American Empire, Holt, Reinhart and Winston, New York, 1972, p.5.

25- Schwarz, op.cit., p.9.

26- Voir paul Kennedy, The Rise and fall of the Great Powers, Fontana, Londres, 1989, pp.424-425.

27- Hudson, op.cit., p.7.

28- Schwars, op.cit., p.9.

بدین ترتیب می‌بینیم که ایالات متحد از جنگ دوم جهانی هم‌زمان خاصیت‌های اقتصادی یاروغی را کشف کرد یعنی استفاده از هزینه‌های نظامی به عنوان عامل چشم نوین اقتصادی و قایدها و مزیت‌های اقتصادی که از سرکردگی جهانی سیاسی - نظامی‌اش جلدایی تأثیر است. دولت فدرال آمریکا که از ۱۹۴۵ به یک غول تبدیل شد به یک اندازه از دو خطر تغذیه می‌کند: یکی براندازی خارجی که خطری برای امپراتوری جهانی است که واشنگتن خود را پاسدار آن می‌داند و دیگری ضرورت جلوگیری از خطر انهدام داخلی که از تشدید بحران اقتصادی و بیکاری ناشی می‌شود این دو منبع هنوز با فروختن کسب یک قاصه دارد.

پانویس‌ها:

1- G.W.F.Hegel, Lecons sur la philosophie de l'histoire, Vrin, Paris, 196, p.71.

2- Alexis de Tocqueville, De la Democratie en Amerique, t. 1, Garnier-Flammarion, Paris, 1981, p.198.

3- Karl Marx, Principes d'une critique de l'economie politique, dans Oeuvres, t. 2, La Pleiade, Paris, 1968, p. 176. Ces lignes sont a comparer aux pages de Gramsci sur le "fordisme" (Americanismo e fordismo, dans Quadei del Carcere, vol. III, Einaudi, Turin, 1977, pp. 2145-2146 en particulier) qui ont inspire l'ecole economique francaise dite "de la regulation".

4- Ibid., p.177.

5- Dans cet article conacre a l'Etat imperial, nous mettrons naturellement l'assent sur ce dernier facteur.

6- Celebre agence de "detectives privés" - en fait, des services privés de securite.

7- Eric Hotshawn, The Age of Capital: 1848-1875, Mentor, New York, 1979, p.242.

8- C. Wright Mills, The power Elite, Oxford University press, New York, 1959, p. 178.

9- Marx, Le Capital, livre 1er, dans Oeuvres, t. 1, La Pleiade, Paris, 1965, pp. 1234-1235. Pour une bonnedescription sznethetique du developpement capitaliste des Etats-Unis, de la guerre civile a la fin du XIXe siecle, voir Marianne